

دیدگاه حمدالله مستوفی در خصوص اسماعیلیان

دکتر اللهیار خلعتبری*

کوروش فتحی***

چکیده

حمدالله مستوفی (۷۵۰ - ۶۸۰ ه. ق) یکی از برجسته‌ترین مورخان و جغرافیادانان نیمه دوم قرن هشتم است. به طوری که کمتر پژوهش‌گری است که بدون ارجاع به کتاب‌های وی بتواند سیمای کلی جهان اسلام از قرون اولیه تا زمان مؤلف را دریابد. یکی از مباحث بحث‌برانگیز در خصوص حمدالله مستوفی اظهار نظر وی در خصوص اسماعیلیان اعم از مستعلویه و نزاریان است. مقاله حاضر بر آن است تا دیدگاه وی را در خصوص اسماعیلیان، بررسی نماید.

واژه‌های کلیدی: حمدالله مستوفی، اسماعیلیان، مستعلویه، نزاریان

۱. مستوفی در عصر شکوفایی تاریخ‌نگاری

حمدالله^۱ بن تاج الدین ابی‌بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی، از خاندان قدیم و ریشه‌دار مستوفیان قزوین است و نسب این خاندان بنا به ادعای مستوفی به خُزَین یزید ریاحی^۲ می‌رسد. بیشتر اجداد و خاندان او دارای مشاغل دیوانی به ویژه در شهر قزوین

*. استاد دانشگاه شهید بهشتی.

***. دانشجوی دکتری دانشگاه شهید بهشتی.

بودند. تولّد وی را عباس اقبال حدود سال ۶۸۰ هـ. ق و وفات او را حدود ۷۵۰ هـ. ق دانسته است.^۳

حمدالله از خواص و کُتاب زیر دست خواجه رشید الدین فضل الله همدانی بود و در سال ۷۱۱ هـ. ق که خواجه رشید الدین بعد از قتل سعدالدین ساوجی، در امور دیوانی مستقل شد، حکومت و استیفای ابهر و زنجان و طارم را به حمدالله محول نمود. علاوه بر او، دو برادرش خواجه فخرالدین احمد و زین الدین محمد نیز در مشاغل دیوانی دستی داشتند.

حمدالله به واسطه مشاغل دیوانی که در دیدگاه تاریخی، اطلاعات جغرافیایی و مهارت ادبی او تأثیر به سزایی داشت، روابط و مناسبات نزدیکی با رجال سیاسی و ادبی صاحب نام عصر خویش داشت چنان که تاریخ گزیده را به نام غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشید الدین فضل الله همدانی نگاشت. دوران زندگی حمدالله و اساساً دوره حاکمیت ایلخانان را عصر شکوفایی تاریخ نگاری در ایران دانسته‌اند، وی با نگارش سه کتاب ارزشمند در سه زمینه متفاوت تاریخ گزیده، نزهة القلوب و ظفرنامه، هنرمندی خویش را در عرصه‌های تاریخ، جغرافیا و ادبیات منظوم به رُخ معاصرانش کشید و در میان مورخان، جغرافی دانان، شاعران و ادیبان زمان که تعدادشان در این مقال نمی‌گنجد، عزّت و احترام ویژه‌ای برای خویش کسب کرد.

حمدالله مستوفی را بایستی مورخی جغرافی دان و استیفاء پیشه‌ای صاحب تجربه دانست؛ و به همین دلیل نگاهی جامع الاطراف به پدیده‌های تاریخی دارد و ساده‌نویسی و روانی قلم او در کنار گزیده نویسی اش که ناشی از قریحه ذاتی و ذوق شخصی است - و نه بر خلاف تصوّر عام ناشی از شرایط زمانه - او را از معاصرانش که غالباً درگیر تصنّع و تکلف و یا تطویل و تفصیل بودند مجزا می‌کند.^۴

حمدالله مستوفی در تاریخ نگاری خود از منابع گوناگون تاریخی روزگار خویش و پیش از آن بهره برده است، که بی تردید تاریخ جهانگشای جوینی و جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل الله مهم‌ترین منابع نزدیک به وی بوده‌اند.^۵

۲. حمدالله مستوفی و منابع متقدّم درباره اسماعیلیان

سؤالی که در اینجا سعی می‌شود برای آن پاسخی در خور ارائه شود این است که موضع حمدالله مستوفی درباره اسماعیلیان با توجّه به دو دیدگاه غالب پیش از نگارش

کتاب تاریخ گزیده (حدود سال ۷۳۰ ه. ق) چگونه بوده است؟

میان دیدگاه متعصبانه و مغرضانه و بسیار بدبینانه جوینی و دیدگاه معتدل و تاحدودی واقعی تر و منطقی تر خواجه رشید الدین فضل الله همدانی، مستوفی کدام موضع را اختیار کرده است؟ یافتن پاسخ این سؤال مستلزم روشن شدن مقدماتی است. نخست زمانه این افراد، دوّم موقع و مقام این افراد و نیز نظر مستوفی در برابر این دو مورخ.

جوینی که همراه و ملازم هولاکو در بدو ورود به ایران بود و حوادث ایلغار مغول تا سال ۶۵۸ ه. ق، را با دقت مورد بررسی قرار داده، در همان حال که «پادشاه زاده جهان هولاکوخان» را ستایش می‌کند، از هر فرصتی برای لعن و نفرین ملاحده قلاع اسماعیلیه بهره جسته است. وی که از ایام جوانی وارد خدمت امیر ارغون (۶۵۴ - ۶۶۱ ه. ق) شده بود و قریب ده سال دبیر مخصوص او بود، چند سفر همراه او به مغولستان و دربار خان بزرگ مغول رفت و در تنظیم جهانگشا از دیده‌ها و شنیده‌های خود در این سفرها بهره برد. در عین حال وقتی هلاکو قلعه الموت را فتح کرد، عطا ملک جوینی همراه او بود و بعد از فتح الموت از هلاکو اجازه خواست که به مطالعه کتب کتابخانه الموت بپردازد و نفایس و کتب مفید آن را جدا کند و بقیه را که متعلق به اصول و فروع دین اسماعیلی است بسوزاند و به همین قصد قدم در کتابخانه اسماعیلیان گذاشت و از جمله نفایس کتب که توسط عطا ملک حفظ شد کتابی با نام «سرگذشت سیدنا» در تاریخ احوال حسن صباح و جانشینان او بود، که خلاصه آن را در جلد سوّم تاریخ جهانگشا گنجانده است و در جامع التواریخ رشیدی نیز فصل مفصل تری از همان کتاب باقی است.^۶

عطا ملک جوینی با فتح بغداد در ۶۵۶ ه. ق، حکومت بغداد را به فرمان هلاکو در اختیار گرفت و برادرش شمس الدین نیز وزارت هلاکو، آباقا و احمد تگودار را داشت. همین موقعیت سیاسی او و برادرش بر کیفیت اطلاعات موجود در کتاب افزوده است. هنگامه جوینی، عصر ورود و استقرار مغولان در ایران است. در این دوره مغولان ضمن اتکا به عناصری چون او و برادرش و خواجه نصیرالدین طوسی، در مواجهه با دشمنان از دستگاه تبلیغاتی نیرومندی برخوردار بودند و اگر بپذیریم که در جنگ با دشمنان و رقبای سیاسی و نظامی علاوه بر قدرت نظامی، تاکتیک‌های تبلیغاتی نیز ضرورت تام دارد، آن گاه دیدگاه بدبینانه جوینی نسبت به اسماعیلیان تا حدودی مشخص می‌شود. جوینی در زمانه‌ای می‌زیست که خطر اسماعیلیان بر جان و مال مردم

ایران وجود داشت. ابن الطقطقی این تهدید را که قزوین هدف اصلی آن بود، چنین بیان می‌کند:

«ملک امام الدین یحیی بن افتخاری برای من نقل کرد که چون در قزوین بودیم شبها جمیع اموال خود را از اثاثه و قماش و بار در سرداب‌هایی که در خانه داشتیم، پنهان می‌کردیم و از ترس دستبرد ملاحده چیزی بر روی زمین آشکار نمی‌گذاشتیم و چون صبح می‌شد آنها را بیرون می‌آوردیم و شب دیگر عین این عمل را تکرار می‌کردیم، کار مردم قزوین تا مدتها برداشتن کارد و اسلحه با خود بود و کار ملاحده دستبرد و آزار بود تا آنکه قاضی قزوین شمس الدین به خدمت قآن رفت و برای تخریب قلاع ایشان قشون آورد.»^۷

علاوه بر نیاز تبلیغاتی مغولان، انگیزه‌های شخصی جوینی نیز در رویکرد منفی او نسبت به اسماعیلیان تأثیر مستقیم داشت. در خراسان که جوین زادگاه عطا ملک در آن واقع بود، قلاع مستحکمی چون قهستان وجود داشت که جان و مال مردم خراسان را تهدید می‌کرد. خصوصاً پس از پایان موج اول تهاجم مغول به فرماندهی چنگیزخان و فروپاشی نظم سیاسی خراسان، این تهدیدات رو به فزونی نهاد. بنابراین در رویکرد بدبینانه و متعصبانه جوینی نسبت به اسماعیلیان می‌توان دلایل زیر را در نظر گرفت:

۱. نیاز تبلیغاتی مغولان برای غلبه بر رقیبی سیاسی که بیش از دو سده در ایران و آسیای غربی حضور موفق و رعب آوری داشت.

۲. انگیزه‌های شخصی جوینی و نیز اینکه اقدامات اسماعیلیان منجر به موج دوم حمله مغول به ایران در زمان او شد که خرابی زاید الوصفی در سراسر گستره ایران زمین داشت. البته اقدامات اسماعیلیان یکی از دلایل این امر بود نه تنها دلیل.

۳. اختلاف عقیده با اسماعیلیان که در میان عموم مورخان وجود داشت.

۴. عملکرد اسماعیلیان ایران و نظر سوء مردم ایران اعم از سنی مذهبان و شیعیان اثنی عشری نسبت به آن، که در مطالب قبلی نمونه‌ایی از آن ذکر شد.

بنابراین جوینی بر خلاف مستوفی و همدانی اطلاعات مستقیم و بلاواسطه‌ای از عملکرد اسماعیلیان داشت و عنوان ملحد و ملاحده برای او تصویری عینی از رفتار آن گروه بود؛ در حالی که مستوفی و همدانی به واسطه آنکه سازمان فدائیان اسماعیلی عملاً وجود خارجی نداشت و جز عملیات محدود و غیر سازمان یافته، نشانی از گذشته‌شان نبود، به قضاوت در مورد عملکرد گذشته آنها، با استناد به منابع گذشته، پرداخته‌اند.

رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ رادر ۷۱۰ ه.ق، یعنی در دوران التهاب

مسلمانی سلطان محمد اولجاتیو تدوین نمود.^۸ بر خلاف جوینی که در مقام دیوانسالار و نایب‌الحکومه بغداد که منصبی درجه دوم محسوب می‌شد، همدانی در کسوت عالی رتبه‌ترین دیوانسالار عصر خویش (و به تعبیری تمامی ادوار حکومت ایلخانان) به تدوین تاریخ معظمش پرداخت. و همین در تنوع و تعدد منابع مورد استفاده و ضمناً در دقت علمی او تأثیر بسزایی داشت.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله یهودی زاده نومسلمانی بود که پدرش به عنوان طبیب، مدّتی در قلاع اسماعیلیه^۹ به سربرده و چون در زمانه او تهدید اسماعیلیان وجود نداشت علی‌رغم جوّ زمانه که ناشی از اسلام آوردن مغولان و یافتن هویت مستقل از حکومت مغولان چین بود، با دیدی متصفانه و علمی به اسماعیلیان نگرسته و با ارائه تحلیل‌های نسبتاً علمی و واقع‌بینانه و البته مفصّل، تاریخ آنان را به رشته تحریر در آورده است. جامع نگری رشیدالدین فضل‌الله که در عنوان اثرش مشهود است مانع از آن می‌شد که وی به لعن و نفرین‌های متعارف مورخان تن در دهد.

برگردیم به سؤال اصلی: موضع مستوفی در برابر اسماعیلیان چگونه است؟ اگر شواهد تاریخی را ملاک قضاوت خود قرار دهیم بایستی بگوییم که وی می‌بایست موضع معتدلی در برابر اسماعیلیان اتخاذ می‌کرد. به پاره‌ای از این شواهد اشاره می‌شود:

۱. حمدالله مستوفی در مکتب رشیدالدین فضل‌الله پرورش یافته و حتی به زعم پاره‌ای محققان به تشویق استاد و مخدوم خود به مطالعات تاریخی پرداخت^{۱۰}، و شاید در تدوین جامع التواریخ به مانند جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله بن کاشانی (القاشانی) حضور داشت. وی استاد خویش را با این عناوین می‌ستاید:

«...المخدوم الاعظم السعيد الشهيد، سلطان وزراء زمانه، آية الله في علو شأنه، قهرمان الماء و الطين، خلاصه سكان الارضين، ناصح الملوك و السلاطين، خواجه رشيد الحق و الدين وارث الانبياء المرسلين اكمل علماء المتقدمين و المتأخرين افضل حكماء الاولين و الآخرين.... و این بنده به خدمت، تجدید عهد عبودیتی که از زمان صبی الی یومنا با آن دودمان بزرگی و خاندان عظمت و جلال که تا دامن قیامت متصل باد...»^{۱۱}

۲. زمانه مستوفی (سده هشتم هجری) و همدانی، با زمانه جوینی تفاوت بسیار داشت و سمت و سوی دستگاه تبلیغات ایلخانان بر خلاف عصر هلاکو که بر اسماعیلیان تمرکز داشت، متوجه مناطق شام و سوریه و مصر و ممالیک شده بود و از خطر

اسماعیلیان جز یادی باقی نمانده بود. در ضمن، موضع او شباهت تام با موضع گیری های جوینی دارد، در حالی که حداقل به واسطه دشمنی پسر عموهای او با خاندان جوینی که در فروگرفتن صاحب دیوان مؤثر بودند^{۱۲} و نیز شرایط زمانه و دید علمی همدانی به اسماعیلیان می بایست در دیدگاه مستوفی تأثیرات عمیق داشته باشد، که چنین نیست. پس موضع بدبینانه و متعصبانه مستوفی چه دلیلی دارد؟

۳. حمدالله مستوفی و نظر او در مورد اسماعیلیان

حمدالله مستوفی در فصل نهم از باب چهارم کتاب تاریخ گزیده به ذکر اسماعیلیان پرداخته و با تقسیم آن به دو مقاله «اسماعیلیان مصر و شام و مغرب» و «اسماعیلیان ایران» به اختصار تاریخ این فرقه و سلسله های حکومتی آن در ایران و مصر را برشمرده است.^{۱۳} مستوفی در آغاز کلام خود و در سخن از نخستین خلیفه فاطمی، المهدی، سخنان خود را به «صاحب سعید خواجه علاءالدین عظاملک بن صاحب دیوان جوینی» استناد می کند^{۱۴} و از این رو بایستی از همان آغاز تحت تأثیر جوینی قرار گرفته باشد و این امر تا حدودی بیانگر وسواس حمدالله در انتخاب منابع برای نگارش کتابش است:

میان منابع تاریخ اسماعیلیان، تاریخ جهانگشای جوینی از جهت اطلاعات بلاواسطه و مستقیم از اسماعیلیان مهمتر بود، چه غیر از اطلاعات، وی به کتابخانه اسماعیلیان دسترسی داشت، در حالی که اطلاعات رشید الدین فضل الله باواسطه و تا حدودی غیر مستقیم بود. جدای از این مطلب، حمدالله دلیل موجه تری داشت. مستوفی زاده و پروده شهر قزوین بود. دلبستگی و وابستگی او به این شهر که به استناد حدیثی از پیامبر آن را «باب الجنة»^{۱۵} می نامد، تا به جایی است که یک باب تقریباً مفصل (باب ششم) را به تاریخ، جغرافیا و آثار و علماء و فضلاء خاندان های بزرگ قزوین اختصاص داده است. و قزوین شهری بود که در گذشته و پیش از مغولان و نابودی قلاع اسماعیلی توسط آنان بیشترین صدمات را از اسماعیلیان دید که به نمونه ای از آن اشاره شد و حتی برخی منابع سفارت قاضی قزوین و صحبت های او نزد خان بزرگ مغول را محرک اصلی حرکت مغولان علیه اسماعیلیان دانسته اند.^{۱۶} علاوه بر آن، حمدالله خانواده خویش را از نخستین و قدیمی ترین قبایل قزوین در صدر اسلام دانسته که: «در اوایل والی قزوین بودند. از زمان معتصم خلیفه تا عهد قادر خلیفه، اکثر اوقات بدان مهم نامزد بودند و بعد از آن به شغل

استیفاء منصوب شدند.^{۱۷}

در زمان مستوفی نیز از خاندان او، کسانی چون برادرش زین الدین احمد مشاغل خطیری داشتند. بنابراین مستوفی به دلایل موجهی که اشاره شد و نیز تعصب مذهبی و پای بندی شدید به مذهب تسنن، همان موضعی را در برابر اسماعیلیان اتخاذ کرد که جوینی و بسیاری از مورخان گذشته و زمان مستوفی چون شبانکاره‌ای، در آثارشان مضبوط ساختند. نکته‌ای که در مورد موضع گیری‌های مذهبی حمدالله مستوفی باید در نظر گرفت این است که حمدالله مستوفی امامت بر حق ائمه اثنی عشری، که آنان را ائمه معصوم^{۱۸} می‌نامند، قبول داشته و حتی میان اسماعیلیان مصر و شام و اسماعیلیان نزاری ایران تفکیک قایل است و این موضع گیری در همان ابتدای فصل نهم از باب چهارم، که در ذکر اسماعیلیان است، مشهود است: «... اسماعیلیان مصر و شام و مغرب اگرچه بر ایران حکم نکردند و از این کتاب مقصود احوال ایرانست، اما چون اسماعیلیان ایران و داعیان ایشان بوده‌اند و به روایات مجعول نسبت خود بدیشان می‌رسانند، از احوال ایشان نیز شمه‌ای به ایجاز یاد کنیم...»^{۱۹} و در شرح حال ائمه معصوم نیز ریشه اسماعیلیان را بدون هیچ موضع گیری بیان می‌دارد: «موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن المرتضی، هفتم امامست. اما اسماعیلیان، امام هفتم را اسمعیل می‌دانند و بروختم کنند. بدین سبب ایشان را سبعیان خوانند...»^{۲۰}

مستوفی نیمی از صفحات تاریخ اسماعیلیان را به اسماعیلیان مصر و شام و مغرب اختصاص داده و در آن به هیچ روی معترض عقیده دینی و مذهبی آنها نشده و اصولاً در جزئیات عقاید آنها و حتی کلیات مرام آنها وارد نشده، چنانکه احوال امام اول آنها «المهدی» را چنین بیان می‌دارد: «... اسماعیلیان او را مهدی آخر زمان می‌دانند و اهل سنت و جماعت مغربیان او را از نسل عبدالله بن سالم بصری می‌شمارند و عراقیان او را از نسل عبدالله بن میمون قدام می‌دانند و او داعی اسماعیل بن جعفر صادق بود... بیست و شش سال حکومت کرد و در سنه اثنی و عشرین و ثلاثمائه درگذشت. شصت و دو سال عمر داشت و به پنج سال از مهدی اثنی عشری کهنتر بود.»^{۲۱} مستوفی فقط در شرح امامت الحاکم بامرالله متعرض اقدامات او و نه عقیده‌اش شده است: «ابوعلی منصور بن عزیز بن معز بن منصور بن قائم بن مهدی بر جای پدر نشست. خود را به ظاهر عادل و خداترس نمودی و بر خرنشستی و بی کوبه و وطنه در بازار گذشتی و گفתי بر کوه طور چون موسی (ع) با خدای تعالی مناجات می‌کنم و در امر معروف و نهی منکر مبالغه کردی به حدی که جهت دفع خمر خوردن بسیاری درخت رز

ببرید و حکم کرد که اسکافان موزه زنان ندوزند و زنان قطعاً از خانه بیرون نیایند و هفت سال برین منوال بود اما در خفیه هر فسق و فجور و ظلم و تعدی که از اتباع او بر خلائق رفتی باز خواست نکردی...»^{۲۲}

مستوفی بر خلاف جوینی که پسران المستنصر بالله را فقط نزار و مستعلی می‌داند،^{۲۳} تعداد پسران او را سه نفر ذکر می‌کند: «نزار و احمد و عبدالمجید» و در بیان انشقاق فاطمیان به مانند جوینی عقیده دارد و می‌گوید: «در اول نزار را المصطفی لدین الله لقب بود و ولی عهد کرده بود. ازو برنجید و او را خلع کرد و به احمد داد و به مستعلی لقب کرد. اسماعیلیان دو گروه شدند. آنچه متابعت احمد کردند، مقدمشان سعدالدوله القواسمی، ایشان رامستعلوی گفتند و آنچه پیروی نزار کردند، مقدمشان سعدالدوله القواسمی، ایشان رانزاری خوانند و حسن صباح چنانکه معتقد اسماعیلیان است می‌گوید اعتبار نص اول دارد...»^{۲۴}. لحن مستوفی در مورد اسماعیلیان نزاری به یکباره تغییر معناداری می‌یابد: «...و راستی آنکه بس ناخوش باشد کاظم و رضا و جواد و نقی و مهدی را امام ندانستن و کوره کیا و علاءالدین ملحد و خورشاه و امثالهم را امام خواندن...»^{۲۵} و در مرگ حسن صباح این موضع‌گیری را بیشتر آشکار می‌سازد: «در شب چهارشنبه سادس ربیع الآخر سنه ثمان عشر و خمس مایه الی نارالله و سقره پیوست...»^{۲۶} و همین تعبیر را در مورد حسن بن محمد بن بزرگ امید به کار می‌برد: «...تا چون وقت در رسید حسن بن نامور از آل بویه که برادرزن حسن ملحد بود، در سادس ربیع الاول سنه احدى و ستین و خمس مایه او را به دوزخ رسانید.»^{۲۷}

جدای از فصل مستقل در باب اسماعیلیان که گفته شد و در ادامه نیز مطالبی از آن خواهد آمد، حمدالله مستوفی در لابه‌لای مطالب تاریخی، تاریخ گزیده و نیز کتاب جغرافیایی نزهة القلوب به اقدامات سوء اسماعیلیان که با عناوین ملحد، کافر و زندیق آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد، اشاره می‌کند. البته او در کاربرد این عناوین ظاهراً بار معنایی و حقوقی و فقهی را در نظر نداشته و فقط تلاش کرده منویات درونی خود را در قالب این عنوان‌ها بیان کند. به عنوان نمونه، مستوفی در بیان حوادث دوران سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه می‌گوید: «سلطان مسعود به جنگ ملاحده آمده و قلعه قاهره به ولایت قزوین محصور کرد، اما سپاه سستی نمودند و باهم مخالفت کردند تا سلطان فتح ناکرده مراجعت نمود و از این معنی اهل اسلام دل شکسته شدند و ملاحده سرفراز گشتند...»^{۲۸}

به علاوه مستوفی برای ایجاد ذهنیت منفی در مورد خاستگاه و اقدامات اسماعیلیان

به بیان روایات و اتفاقات اجتماعی می‌پردازد، چنانکه در مورد نسب حسن صباح می‌گوید: «یوسف ذونواس بعد از تخریب نجران با (یمن) شد. حق تعالی بدین سبب بر او خشم گرفت و دولت پادشاهی که زیاده از هزار سال در آن تخمه بود، از ایشان بیفکند و به قوم حبشه رسانید و از تخم او حسن صباح را که اصل ملاحده بود بیافرید...»^{۲۹}. در جایی دیگر به اقدامات یکی از ملاحده اشاره کرده و با بیان داستان دهشتناک کارهای یک پیرمرد نابینا به نام علوی مدنی در اصفهان که: «شب هنگام بر در آن کوچه بایستادی و دعا کردی تا کسی او را به در خانه‌اش برساند. مردم تقریباً الی الله او را به خانه‌اش بردندی، جمعی از آن خانه به در جستندی و آن کس را ربودندی و به انواع عذاب بکشتندی تا خلقی بسیار را بدین صورت تلف کردند.» بعد از کشف خانه او: «در آن خانه سردابها و چاهها یافتند، پر مردم چه کشته و چه آویخته و بر دیوارها چهار میخ کرده چه نیم بسمل» چنین نتیجه می‌گیرد: «فریاد از نهاد خلق برآمد و همگنان را معلوم شد که روافضه و بواطنه [علیهم ما يستحقون] بهر صورت که دست می‌یابند، در قصد مسلمانان هیچ دقیقه فرو نمی‌گذارند و خود را در آن اجری جمیل و ثوابی جزیل می‌پندارند... حق سبحانه و تعالی پیوسته اهل اسلام را از شر مخاذیل ملاعین نگاه دارد...»^{۳۰}

حمدالله مستوفی خروج حسن صباح را غیر مستقیم ناشی از مکر نظام‌الملک می‌داند: «حسن صباح [مصاحب] سلطان آلب ارسلان بود و شیعی سبعی. میان او و نظام‌الملک که سنی بود، کین دین قائم بود. روزی سلطان از وزیر نسخه جمع و خرج ممالک خواست، وزیر گفت که به دو سال تمام شود. مدت زمان بر دل سلطان گران بود. حسن صباح فهم کرد، گفت: اگر فرمان باشد، بنده به چهل روز تمام کند. سلطان را موافق آمد. بدو حواله کرد... این امر بر نظام‌الملک گران آمد و هنگامی که حسن صباح آن را آماده ساخت با ترفندی دفتر را از او گرفت و ترتیب اوراق را به هم زد و حسن صباح که از این خبر نداشت دفتر را به سلطان عرضه داشت و چون سلطان اوراق را فاقد رقم و دیباچه و گسیخته دید، از او پرسید. «...حسن صباح در جواب هان و هون می‌گفت، نظام‌الملک گفت: دفتری که دانایان به دو سال تمام باید کرد، جاهلی به چهل روز تمام کند، حاصل او جز این هان و هون نباشد، سلطان از حسن برنجید... حسن صباح از حضرت سلطان بجست و سر به الحاد و زندقه برآورد.»^{۳۱}

بنابراین او ضمن توجیه خروج حسن صباح به واسطه این ترفند، ایرادی متوجه نظام‌الملک هم نمی‌کند. او در جایی دیگر کشته شدن نظام‌الملک را اولین ترور ملاحده

در ایران می‌داند.^{۳۲}

در بخش اسماعیلیان تاریخ گزیده، اختصار و ایجاز و در عین حال اقتباس از جهانگشای جوینی، مانع از آن می‌شود تا داوری درستی از نظر او در مورد اسماعیلیان به دست آورد. البته به واسطه سیاق کتاب او که تاریخ عمومی است، نمی‌توان بر او خرده گرفت. اما از همین اختصار و مطالبی که در لابه لای حوادث تاریخی کتاب تاریخ او و نزهةالقلوب مندرج است، می‌توان دو دلیل عمده برای عناد او با اسماعیلیان ایران (و نه اسماعیلیان شام و مغرب که او در مورد آنان هیچ موضع‌گیری منفی ندارد) بر شمرد:

۱. انگیزه و تعصبات مذهبی که قبلاً هم به آن اشاره شد. در حالی که او در بیان مرگ امامان اسماعیلی غالباً عبارت «به دوزخ رسانید» به کار می‌برد. از اقدام جلال الدین حسن نو مسلمان که «منهیات از ملک خود برداشت و اوامر و نواهی شرع را رواج داد و براثت ساحت خود را از آن طریقه مذمومه به اظهار رسانید» به نیکی یاد کرده و اقدام او را درسوزانیدن «کتب اباطیل و تصنیفات ملاحده» می‌ستاید، اما نسبت به پسر او علاءالدین محمد که «ترک مذهب پدر و رسم مسلمانی کرد و باسراباطیل و اباحت والحاد رفت» نکوهش کرده و چنین بیان می‌کند: «الحاد در زمان او قوت یافت و به انواع فسادها از خون و دزدی و قطع طریق و فسق و فجور و اباحت ظاهر شد».^{۳۳}

۲. اقدامات ملاحده در قزوین که بعد از نیم سده هنوز از ذهن مردم پاک نشده بود و بنابراین واکنش منفی حمدالله مستوفی در برابر اسماعیلیان بیشتر به اقدامات گذشته آنان به ویژه در مورد قزوین برمی‌گردد، چرا که وی کمترین اطلاعات را در مورد عقاید و آداب ایشان ارائه می‌دهد. این بی‌اطلاعی از عقاید و قضاوت در مورد عملکرد اسماعیلیان نزاری خاص، مستوفی نیست، چنانکه مورخ معاصر او یعنی شبانکاره‌ای که او هم دیدگاه بسیار بدی در مورد اسماعیلیان ایران دارد، در وجه تسمیه الحاد به کلی گویی پرداخته و چنین می‌گوید: «ایشان را ملاحده از برای آن گویند که قومی بودند که در دین محمدی شک پیدا کردند و آن شک را الحاد گویند و به حقیقت الحاد و زندقه و قرامطه و فلسفه همه یکی است، زیرا که معنی همه بد دینی و بد اعتقادی است و این مذهب از قومی برخاست که در طبیعت و جبلت ایشان هنوز هوس دین گبری و مئی مانده بود و از متابعت دین نبوی کاهل و غافل بودند...»^{۳۴}. می‌توان نتیجه گرفت که مورخانی چون مستوفی و شبانکاره‌ای، بیشتر دغدغه ارائه یک چهره ضد مذهب و ضد شریعت در میان اذهان عامه داشتند تا ارائه تصویری جامع از اقدامات و عقاید و آراء و مراسم اسماعیلیان. البته آنچه مستوفی

را از امثالی چون شبانکاره‌ای تا حدودی جدا می‌کند، اطلاعات جغرافیایی دقیق اوست که به محقق امروزی کمک می‌کند تا جغرافیای اسماعیلیان نزاری را دریابد و از طریق این آگاهی‌ها برخی ابهامات تاریخی را رمزگشایی کند.

حمدالله مستوفی آگاهی‌های سودمندی در مورد آبادی‌ها، قلاع رودبار، دیلمان و الموت ارائه می‌دهد؛ چنان که در توصیف سرزمین طالقان می‌گوید: «دعوی مذهب سنة می‌کنند اما به بواطنه مایل‌تر باشند»^{۳۵} و یا دربارهٔ مردم الموت و رودبار اشاره می‌کند: «مردم آنجا مذهب بواطنه داشته‌اند و جمعی را که مراغیان خوانند، به مزدکی نسبت می‌کنند، اما اهل رودبار تمامت خود را مسلمان شمارند و اکنون پاره پا به راه دین می‌آیند...»^{۳۶}.

نتیجه‌گیری

حمدالله مستوفی در زمانه‌ای می‌زیست که از اسماعیلیان جز خاطره‌ای باقی نمانده بود و سازمان منسجم فداییان اسماعیلی حدود نیم قرن از فروپاشی‌اش می‌گذشت. با این حال، گفته‌های او خصوصاً در کتاب تاریخ‌گزیده، یادآور زمانی است که تهدید اسماعیلیان، ایران و ایرانیان را بر جان و مالشان بیمناک کرده بود. او با الهام و اقتباس از جوینی به فرقه اسماعیلیان نظر افکنده و با جدا کردن دو مقوله اسماعیلیان شام و مغرب و مصر از اسماعیلیان ایران یعنی مستعلویان و نزاریان، بر نزاریان می‌تازد و اساساً جز اطلاعات جغرافیایی دقیق و نسبتاً سودمند که می‌تواند در بازشناسی جغرافیای تاریخی اسماعیلیان، خصوصاً در مناطق قزوین، رودبار، الموت، طالقان، طارم و دیگر نواحی به ماکمک کند مطلب زیادی به معارف ما در زمینه اسماعیلیان نمی‌افزاید.

پی نوشت

۱. مرحوم نوایی در مقدمه تاریخ گزیده شکل اصلی نام او را حمد که شکل شکسته‌ای از اسامی محمد یا احمد است می‌داند، ن.ک: حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص یا (مقدمه مصحح).
۲. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۵۲۳.
۳. همان، ص ۵۲۳.
۴. محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، سبک‌شناسی، تهران، امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۳۷، ص ۶.
۵. فهیمه علی بیگی، تاریخ گزیده در دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ۱۳۸۰، ص ۲۴۴.
۶. عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۱۷۷.
۷. ابن الطقطقی، الفخری فی الاداب السلطانیة و الدول اسلامیة، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۰، ص ۲۱.
۸. ر.ک: همدانی، رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ (بخش اسماعیلیان و باطنیان...)، مقدمه دانش پژوه و مدرس زنجان.
۹. پدر خواجه رشید الدین موفق الدوله در قلعه الموت و در خدمت رکن الدین خورشاه بود.
۱۰. فرهاد دفتری، تاریخ عقاید اسماعیلیه، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه، ۱۳۸۳، ص ۳۷۶.
۱۱. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، صص ۴-۵.
۱۲. خواجه فخر الدین محمد قزوینی نایب امیر بوقا و برادرش خواجه سعدالدین مستوفی قزوینی پسر عموی حمد الله مستوفی بودند که در عهد ایلخانان ارغون در فرو گرفتن خواجه و پسرش خواجه هارون کوشیده که تفصیل این ماجرا را در: تاریخ مغول، صص ۲۳۴-۲۳۲ بخوانید، حمدالله مستوفی محاصمت پسر عموهای خود با خاندان جوینی را تأیید و حتی مرگ صاحب دیوان جوینی را «کین مجد الملک یزدی» می‌داند و فخرالدین مستوفی را که با سعایت خواجه هارون نزد امیر آروق او را به قتل آوردند، حکومت روم به پاداش گرفت به جود و دانش و داد متصف می‌کند. ن.ک: تاریخ گزیده، صص ۵۹۷-۵۹۵.
۱۳. این فصل بیشتر از ۲۸ صفحه نمی‌باشد و در کتاب نزهة القلوب که کتابی جغرافیایی است بسیار موجز و در بیان جغرافیای رودبار و الموت به آن اشاره دارد.

۱۴. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۵۰۸. عبدالحسین نوایی با اشاره به نظر علامه قزوینی عقیده دارد که این بخش تماماً از جلد سوم جهانگشا اقتباس شده است.
۱۵. مستوفی چهل و دو حدیث از پیامبر در مورد قزوین نقل می‌کند، از جمله: «گشوده شود بر امت من دو شهر که دودرند از درهای بهشت. هر که در یکی از آنها شبی بپاشد بیرون آید از گناهان همچنان که روز اول از مادر زاده و ضمیر سفت‌تحن عاید است با اسکندریه و قزوین. ن.ک: تاریخ گزیده، ص ۷۵۸ و نزهة القلوب، ص ۵۶.
۱۶. ن.ک: مهناج الدین سراج الدین جوزجانی: طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۲ ش؛ ج ۲، صص ۴۱۴ - ۴۸.
۱۷. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، صص ۸۱۴ - ۸۱۱.
۱۸. همان، ص ۲۰۳.
۱۹. همان، ص ۵۰۸.
۲۰. همان، ص ۲۰۴.
۲۱. همان، ص ۵۰۸.
۲۲. همان، ص ۵۱۱.
۲۳. جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۱۷۹.
۲۴. حمدالله مستوفی، همان.
۲۵. همان، ص ۵۱۴.
۲۶. همان، ص ۵۲۱.
۲۷. همان، ص ۴۵۶.
۲۸. همان، ص ۷۴.
۲۹. همان، صص ۴۴۴ - ۴۴۶.
۳۰. همان، صص ۴۳۲ - ۴۳۱.
۳۱. همان، صص ۴۳۹ - ۴۳۸.
۳۲. همان، صص ۵۲۴ - ۵۲۵.
۳۳. همان، ص ۵۲۴.
۳۴. محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۲۵.
۳۵. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۶۵.
۳۶. همان، ص ۶۱.



منابع و مأخذ

۱. ابن الطقطقی: الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، ابن سینا، چ ۱، ۱۳۵۰.
۲. اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، چ ششم، ۱۳۶۵.
۳. بهار، محمد تقی (ملک الشعراء)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، تهران، امیرکبیر، چ ۱، ۱۳۳۷.
۴. جوزجانی، منهاج الدین سراج الدین، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۲.
۵. جوینی، علاء الدین عطاملک، تاریخ جهانگشای (ج ۳)، تصحیح علامه محمد قزوینی، هلند، لیدن، انتشارات بریل، ۱۹۳۷م.
۶. دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه روز، چ ۱، ۱۳۸۳.
۷. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، به اهتمام میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۷۶.
۸. علی بیگی، فهیمه، تاریخ گزیده در دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۰.
۹. مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۶۲.
۱۰. —، نزهة القلوب، به اهتمام گیلسترنج، تهران، دنیای کتاب، چ ۱، ۱۳۶۲.
۱۱. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان و باطنیان و...) به اهتمام محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۱، ۱۳۵۶.